

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: علی مشرف

۳۱ مارچ ۲۰۲۲

## جنگ اوکراین از نگاه چینی‌ها دیدگاه چین در قبال سیاست بین‌الملل

(۱)

### فهرست مطالب

هم مقدمه و هم پی‌نوشت ...

صلح را گرامی بداریم، با هم در اتحاد کار کنیم و یک آینده برد-برد را برای آسیا-اقیانوسیه دنبال کنیم  
جنگ، ریسک و روابط ..

سرمقاله گلوبال تایمز: امریکا نمی‌تواند انتظار داشته باشد که چین تحت سرکوبش همکاری کند  
نتایج احتمالی جنگ روسیه و اوکراین و انتخاب چین ..

"انزوای" باشکوه در جنگی درون اروپا

متهم ساختن چین در نزاع روسیه و اوکراین، مُهمل و مضحک است ...

روابط چین-روسیه مهم‌ترین دارایی ستراتیژیک است که با تحریک امریکا نمی‌تواند آسیب ببیند .

مردم چین کوچکترین تحولات در رویارویی روسیه- امریکا را دنبال می‌کنند .

هماهنگی دو سوی اقیانوس اطلس در قبال چین؟ .

معضل دوگانه امنیت

### هم مقدمه و هم پی‌نوشت

تمام گمانه‌زنی‌ها در مورد آینده قدرت در روابط بین‌المللی به یکجا ختم می‌شود: چین. در ابعاد بسیار گسترده‌ای، در شبه‌تحلیل‌ها و نوشته‌هایی که به شدت از ضعف معرفت‌شناسانه و هستی‌شناسانه رنج می‌برند و در بهترین حالت، چیزی جز جی‌دی‌پی‌باوری (سنخی جدید از اقتصادباوری که پست‌تر از اقتصادباوری کلاسیک است)، و در بدترین حالت، چیزی جز رمالی و طالع‌بینی شبه‌سیاسی نیستند، این گمانه مطرح می‌شود که «هژمونی جهانی در حال انتقال از امریکای در حال افول به چین عروج‌کرده یا در حال عروج» است. هدف «همت» در این نوشتار نقد افول‌گرایی نیست: ما افول‌گرایی و انگاره‌ی «افول امریکا» را تاکنون از چند زاویه نقد کرده‌ایم و در آینده نیز از زوایای دیگری آن را نقد

خواهیم کرد. هدف در این‌جا، فهم سیاست خارجی چین و نگاه چین به مقوله امنیت و همین‌طور مفهوم هژمونی جهانی از زاویه نگاه چینی‌ها به جنگ اوکراین است. آن گمانه‌زنی‌ها و شبه‌تحلیل‌ها در مورد «افول امریکا و انتقال هژمونی به چین»، حتی زحمت بررسی مواضع دولت چین و رویکرد تحلیل‌گران چینی را نیز بر خود هموار نکرده‌اند: تا آن‌جا که به چین مربوط می‌شود، افول‌گرایان تنها ادعاهائی بررسی‌نشده و گمانه‌هائی خام و پوچ را مطرح کرده‌اند. نوشته حاضر، به جز این مطلب که هم نقش مقدمه و هم پی‌نوشت را دارد، تماماً ترجمه است: در این نوشته سعی شده با ترجمه کامل ۱۰ مطلب از سیاست‌مداران یا تحلیل‌گران مستقر در چین، موضع دولت چین نسبت به جنگ اوکراین و همچنین نگاه چینی‌ها نسبت به مسائل کلانی جهانی نظیر بلوک‌بندی قدرت و جنگ‌افروزی امریکا تشریح شود. این ۱۰ مطلب، بسیار گویا هستند و خواندن کامل آن‌ها به خواننده جویای حقیقت، توصیه می‌شود؛ چرا که مطالعه مقدمه و پی‌نوشت کوتاه جاری به هیچ‌وجه جایگزینی برای آن‌ها نخواهد بود.

بررسی مطالب زیر و همچنین اظهارات دولت‌مردان چینی و تحلیل‌گران نزدیک به دولت چین نشان می‌دهد که رکن اصلی سیاست خارجی چین در حال حاضر، ردّ هژمونی‌طلبی است. به بیان شی‌جین پینگ رئیس‌جمهور این کشور، «چین هر قدر هم که قدرتمند و قوی رشد کند، هرگز به دنبال هژمونی، توسعه‌طلبی یا حوزه نفوذ نخواهد بود. همچنین چین هیچ‌گاه در مسابقه تسلیحاتی درگیر نخواهد شد». وی همچنین می‌گوید: «تفاوت‌ها در تاریخ، فرهنگ و نظام اجتماعی نباید بهانه‌ای برای تقابل و آنتاگونیسم یا هم‌سنجی شود، بلکه باید این تفاوت‌ها، محرک و مشوقی برای همکاری شود». به‌جای هژمونی‌طلبی و ستیز در عرصه بین‌المللی، چین از «چندجانبه‌گرایی بی‌قید و شرط» دفاع می‌کند: به بیان شی‌جین پینگ، «چندجانبه‌گرایی نباید به مستمسکی برای اقدامات یکجانبه‌گرایانه تبدیل شود... چندجانبه‌گرایی‌گزینشی، نباید گزینه انتخابی ما باشد».

در موضع‌گیری در قبال جنگ اوکراین، چین با ردّ هژمونی‌طلبی، بر «امنیت مشترک» تأکید دارد. شین پینگ، یکی از مفسران گلوبال تایمز و چاینا دیلی در **مطلبی** می‌نویسد: «هژمونی، منشأ شرّ و آشوب است، در حالی که امنیت مشترک، تنها گزینه درست برای اجتناب از بحران‌ها و خاتمه دادن به آن‌ها است. چه در اروپا و چه آسیا، مبنای منطقی امنیت، یکی است: نمی‌توان منحصرأ از امنیت بهره برد، بلکه امنیت، صرفاً مشترک است؛ امنیت، یک بازی با حاصل جمع صفر نیست، بلکه یک همکاری برد-برد است».

همان‌گونه که در مطالب زیر خواهید خواند، چین کاربست مفاهیم ذیل در سیاست بین‌الملل را رد می‌کند: «سیاست قدرت»، «ذهنیت جنگ سردی»، «تقابل بلوکی و اردوگاهی»، «سیاست بلوکی»، «تقابل گروهی»، «شیوه کار هژمونی»، «گرایش به رویارویی مبتنی بر بلوک و اردوگاه»، «مداخله در امور داخلی سایر کشورها»، «اعمال تحریم و تبدیل کردن جهانی شدن به اسلحه» و «اتحادهای گروهی برای مهار یک کشور خاص». در واقع، چین با همه آنچه اساس سیاست خارجی امریکا در تقابل با دولت‌های خارج از مدار و اشنگتن است، مخالف است.

سوالی که پیش می‌آید، این است که در مقابل مفاهیم فوق، چین چه چیزی را پیش می‌گذارد؟ آیا بیجینگ، سردمدار یک بلوک قدرت جدید است که و اشنگتن را به مصاف می‌طلبد؟ پاسخ منفی است. چین اساساً ذهنیت بلوکی در سیاست بین‌الملل را رد می‌کند. چین، کاربست مفاهیم زیر را در سیاست بین‌المللی پیشنهاد می‌کند: «امنیت مشترک، جامع، مبتنی بر همکاری و پایدار»، «احترام متقابل و احترام به حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشورها»، «پایبندی به اهداف و اصول منشور ملل متحد»، «چندجانبه‌گرایی واقعی و غیرگزینشی»، «حکمرانی امنیت جهانی پایدار»، «تجارت آزاد و همکاری برد-برد»، «عدم مداخله در امور سایر کشورها» و «صلح پایدار».

چین بر این باور است که بعد از فروپاشی شوروی اساساً سیاست بلوکی و ذهنیت تقابلی گروهی نباید در عرصه بین‌المللی توسط امریکا دنبال شود و ضرورت‌های پیگیری این سیاست، دیگر وجود ندارد. این سنجی از اعتقاد به «پایان تاریخ» پس از فروپاشی شوروی است. چین به‌نوعی «نظم جهانی» پس از جنگ جهانی دوم را فقط در بُعد اقتصادی آن به معنای محدود کلمه، تجارت آزاد، ترویج می‌کند و اعتقاد دارد در عرصه بین‌المللی باید تنها و تنها یک ایدئولوژی حاکم باشد و آن تجارت آزاد است. از نظر چین، فروپاشی شوروی شرایطی را فراهم کرده که با کنار گذاشتن «ذهنیت جنگ سردی و تقابلی گروهی»، «صلح جهانی» بر پایه تجارت آزاد می‌تواند شکل بگیرد. سیاست‌زدانی از سیاست بین‌الملل و ساختن پایان تاریخی مبتنی بر تنها یک اصل، تجارت آزاد، چیزی است که چین آن را ترویج می‌کند.

در واقع، در حالی که امریکا قویاً رویکردهای امپریالیستی را دنبال می‌کند، چین پرچم «صلح» سرمایه‌دارانه، پرچم سنجی اولترامپریالیسم را بالا برده است. چین مدافع این نظریه جوزف شومپتر، و تا حدی ماکس وبر، است که معتقد بودند سرمایه‌داری ناب، سرمایه‌داری مدرن و یا سرمایه‌داری صنعتی، به امپریالیسم نیاز ندارد. به بیان شومپتر، «یک جهان سرمایه‌داری ناب، نمی‌تواند هیچ خاک حاصلخیزی برای انگیزه‌ها و تکانه‌های امپریالیستی، ارائه دهد». از نظر او، «گرایش‌های امپریالیستی که در جهان سرمایه‌داری وجود دارند، عناصر خارجی و پیش‌سرمایه‌دارانه هستند که از بیرون وارد دنیای سرمایه‌داری شده‌اند و در واقع، بقایای دنیای پیش‌سرمایه‌دارانه هستند که هنوز از بین نرفته‌اند». نظریات بورژوازی در باب امپریالیسم را که کنار بگذاریم، ریشه سیاست پیشنهادی چین را تا آدم اسمیت و دیوید ریکاردو می‌توان دنبال کرد. «صلح جهانی با تکیه بر اصل تجارت آزاد»، همان «نظریه» دست نامرئی آدم اسمیت است که اعتقاد دارد، «عدم مداخله در قوانین طبیعی بازار آزاد، به خیر و رفاه همگانی منجر می‌شود»؛ همان «نظریه» مزیت نسبی یا مقایسه‌نی دیوید ریکاردو است که مبنای نظریات تجاری لیبرال است و می‌گوید «تولید و تجارت بر اساس مزیت نسبی کشورها، به تقسیم کار جهانی سودمند، تحقق منافع همگان و صلح بین‌المللی منجر می‌شود»؛ و همان به اصطلاح «نظریه» «صلح سرمایه‌دارانه» است که می‌گوید «تجارت، صلح می‌آورد».

برای فوکویاما، «پایان تاریخ» به‌معنای «عالم‌گیر شدن لیبرال دموکراسی به‌عنوان شکل غائی حکومت» بود. برای چین، پایان تاریخ به‌معنای «عالم‌گیر شدن تجارت آزاد صرف‌نظر از شکل حکومت‌های درگیر آن و گرایش بین‌المللی آن‌ها» است.

مسئله صرفاً غلط یا کذب بودن دیدگاه چین در قبال سیاست بین‌الملل نیست، بلکه هم‌زمان کوتاه‌مدت‌گرایی یا فرصت‌طلبی است که این دیدگاه چین، آن را تنوریزه و «موجه» می‌کند. چین، مفهوم اتحاد یا شراکت استراتژیک را آنچنان که امریکا، فهم یا ترویج می‌کند، دنبال نمی‌کند. برای امریکا، اتحاد و همکاری استراتژیک، در کنار مؤلفه‌های اقتصادی، حاوی یک عنصر لاینفک امنیتی است. چین اما اتحاد و همکاری استراتژیک را در عرصه جهانی صرفاً به‌صورت اقتصادی، فهم و دنبال می‌کند و به‌عنوان مثال می‌گوید که «همکاری دوستانه چین و روسیه هیچ طرف ثالثی را هدف قرار نمی‌دهد». در واقع، مُراد چین از اتحاد یا همکاری استراتژیک با یک دولت، صرفاً همکاری طولانی‌مدت اقتصادی است و این همکاری، واجد هیچ‌گونه عنصر امنیتی نیست. پیگیری این سیاست، در زمانه‌ای که امریکا با قدرت تمام، برنامه‌های تهاجم امپریالیستی خود را دنبال می‌کند، چین را ناگزیر گرفتار فرصت‌طلبی می‌کند که عملاً باعث انزوای بیشتر دولت‌های خارج از مدار امریکا که تحت تهاجم و شکنجه هستند، می‌شود و فضای را مهیا می‌کند تا هر بار دولت امریکا، تهاجم‌هایی با ابعاد گسترده‌تر را به پیش ببرد. «همت» پیش از این، این فرصت‌طلبی و

کوتاهمدت‌گرایی را در **نوشته** «علت فرصت‌طلبی دولت‌های سرمایه‌داری خارج از مدار امریکا» شرح داده است که برای جزئیات بیشتر می‌توانید به آن رجوع کنید.

گفتیم که چین، اقتصاد بعد از جنگ جهانی دوم را می‌خواهد اما سیاست جهانی بعد از جنگ را نه. هم‌زمان چین قائل به این فرضیه قدیمی سرمایه‌دارانه است که «تجارت، صلح می‌آورد». این هر دو، نشانه جدائی‌انگاری اقتصاد و سیاست در تفکر چین است. اقتصاد و سیاست، دو سپهر ماهیتاً مجزا نیستند: در واقع، نه تنها فضای کلان اقتصاد، توسط سیاست مشروط شده و بالعکس، بلکه در قلب امر اقتصادی، خصلت‌های سیاسی و در قلب امر سیاسی، گرایش‌ها و خصوصیات اقتصادی نهفته است. اگر بخواهیم انضمامی‌تر صحبت کنیم، در عرصه جهانی، هر انتخاب اقتصادی، انتخابی سیاسی را به‌عنوان پیش‌فرض در دل خود دارد. اگر چین انتخاب کند که با روسیه و ایران تحت تحریم حداکثری، مثل زمانی که این دو تحریم نبوده‌اند، رابطه اقتصادی داشته باشد، پیشاپیش یک انتخاب سیاسی، در افتادن و رویارویی با امپریالیسم امریکا، انجام داده است. اگر سطح روابط خود را با اعمال تحریم‌های شدید امریکا علیه این کشورها به شدت کاهش دهد، باز هم این انتخاب اقتصادی، یک پیش‌فرض سیاسی در دل خود دارد و آن همراهی عملی با نظام تحریمی امریکا است، نظامی که چین در سطح ادعاهای نظری با آن مخالف است.

به همین ترتیب، این گفته که «تجارت، صلح می‌آورد»، حاصل «بینشی» مکانیکی به دنیای موجود است: در این گفته، فرض این است که «همکاری‌های اقتصادی به صورت خودکار و خودپو به همکاری‌های سیاسی منجر می‌شود». مسأله این است که تجارت، ترم‌ها و شرایطی دارد که این ترم‌ها و شرایط، سیاسی هستند. تمام عوامل سیاسی از قدرت سیاسی بین‌المللی یا حتی هژمونی جهانی یک دولت گرفته تا زور، قدرت نظامی، تحریم و تهدید به جنگ یا حتی جنگ، بخشی از این ترم‌ها و شرایطی هستند که تجارت در آن انجام می‌شود. از یک سو، گاهی به خاطر تعریف یا بازتعریف ترم‌ها و مفاد و شرایط تجارت، جنگ یا منازعه سیاسی درمی‌گیرد (مثل جنگ تریاک علیه چین در قرن نوزدهم و یا حتی جنگ تجاری امریکا با چین در دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ) و از سوی دیگر، هیچ سطحی از گستردگی روابط تجاری بین دو کشور، تضمینی برای صلح نیست. به‌عنوان مثال، روسیه یکی از بزرگترین شرکای تجاری اتحادیه اروپا است و در سال ۲۰۲۰، ۹۵.۳ میلیارد یورو به اروپا صادرات کالا داشته و ۷۹ میلیارد یورو از اتحادیه اروپا کالا وارد کرده است اما با این حال، این سطح از روابط تجاری مانع از **جنگ‌افروزی** امریکا و اتحادیه اروپا در اوکراین نشده است. حتی ممکن است در شرایطی که گرایش سیاسی بین‌المللی دو کشور متفاوت باشد، با بالا رفتن سطح روابط تجاری‌شان، انگیزه‌های بیشتری برای تشنج و درگیری سیاسی وجود داشته باشد. هیچ دو کشوری به اندازه امریکا و چین، رابطه تجاری ندارند و سطح تجارت کالاها بین دو کشور در سال ۲۰۲۱، ۶۵۷ میلیارد دلار بوده است، با این حال، در هیچ هیأت حاکمه‌ای در دنیا به اندازه امریکا، چین‌ستیز وجود ندارد. پس وقتی گرایش سیاسی بین‌المللی دولت‌ها متفاوت باشد، گسترده‌ترین سطح روابط تجاری نیز ضامنی برای صلح‌طلبی نخواهد بود.

جا دارد، اشاره‌ای نیز به ایدئولوژی دست‌نمائی بازار که چین در سطح جهانی مروج آن است، داشته باشیم. کارل مارکس در جلد اول سرمایه نشان داده است که چگونه جامعه‌ای که بر اساس اصول تجارت آزاد کار می‌کند و در آن کالاها بنا بر ارزش‌شان معامله می‌شوند و در آن «برابر با برابر مبادله می‌شود»، به‌جای «اتوپیای خیر و رفاه همگانی» که توسط آدام اسمیت وعده داده شده بود، سر از دیستوپییای درمی‌آورد که در آن، فقر و فلاکت در یک سو، و ثروت در سوی دیگری انباشت شده است و در این مدینه فاسده، به‌جای برابری، نابرابری مطلق، و به‌جای صلح و سازش اجتماعی، منازعه و جنگ طبقاتی حاکم است. کاربست نظریه دست‌نمائی آدام اسمیت یا مزیت نسبی دیوید ریکاردو در سطح جهانی نیز عیناً همین نتایج را در پی داشته و خواهد داشت. امپراتوری بریتانیا در دوران اوج خود

در قرن نوزدهم، مشوق جهانی تجارت آزاد و همین دست نظرات بود. اگر دنیا بر همان مدار می‌چرخید و ملل تحت نفوذ و مستعمره، علیه استعمار و سیاست‌های استعماری از جمله تجارت آزاد نمی‌شوریدند، وضعیت فجیع مستعمرگی تا امروز ادامه می‌یافت؛ اگر در مقابل تجارت آزاد در سطح جهانی، در کشورهای مستعمره و تحت سلطه مقاومتی صورت نمی‌گرفت، جهان همچنان عرصه قطب دولت‌های «پیشرفته» صنعتی سرمایه‌داری در یک سو و دولت‌های «عقب‌مانده» پیشاسرمایه‌داری در سوی دیگری می‌بود. کاربست جهانی تجارت آزاد، نه صلح و رفاه در پی داشت، نه در پی دارد و نه خواهد داشت.

و در نهایت باید تأکید کرد که در جهان سرمایه‌داری هیچ عدالتی وجود ندارد، نه در سطح خرد و نه کلان، نه آنجا که بین ماشین‌آلات خط تولید عرق ریخته می‌شود، و نه آنجا که در زیر بمب‌افکن‌ها، نهرهای خون جاری می‌شود و انسان‌ها پودر شده و می‌سوزند. سرمایه‌داری نه در به‌اصطلاح «صلح» و نه در جنگ، عدالتی نمی‌شناسد: «صلح» سرمایه‌دارانه، مرگ تدریجی انسانیت و زجرکش شدن مومن جسم، روح و روان بشریت است و جنگ سرمایه‌دارانه، سلاخی شدن زیر آوارهای ماشین‌آلات جنگی است که نماد بیشترین «پیشرفت علمی» در سرمایه‌داری هستند. گذشته از این، از آنجا که سرمایه به رقابت زنده است و جنگ، آخرین حد منطقی رقابت است، در مقیاس بین‌المللی، هر «صلحی»، تدارک و تمرینی مستمر برای جنگ است.

۵ فروردین [حمل] ۱۴۰۱